



حدود ساعت ۱۶:۰۶

وقت شهزادگان امام را زمان افغان عصر ذکر کرده اند. روایت تاریخی طبری به نقل از واقع نگار لشکر عمر بن سعد، این چنین است: «به خدا هرگز شکستگاهی را ندیده بودم که فرزندان و کسان و یارانش کشته شده باشند و چون او محکم و دل آرام باشد... در این حال بود که زینب، دختر فاطمه (س)، به طرف وی آمد. درحالی که می گفت: «کاش آسمان به زمین افتاده بود.» زینب (س) به عمر بن سعد خطاب کرد: «ای عمر! ای اعدا... را می کشند و تو نگاه می کنی؟» می گوید لشکرهای عمر را دیدیم که بر آکوئه و ریشش روان بود و از زینب (س) روی برگردانیدند. حمید بن مسلم گوید: قبل از شهادت شیدم که حسین (ع) می گفت: «به خدا پس از من کسی را نخواهد کشت که خدا از کشتن او پیش از کشتن من بر شما خشم آورد.» می گوید آن گاه شمر میان یارانش بانگ زد: «وای بر شما! منتظر چه هستید؟» مادرهایان به عزیزیان بنشینیدند. بگشیدند.» گوید در این حال سنن ابن اسیر بر او حمله برد و نیزه را بر پیکر او فرود بردارند».

حدود ساعت ۱۷

بعد از شهادت امام، لباس های ایشان را به غارت بردند که همه آن ها پاره ها به مرض های علاج دچار شدند. غارت اموال امام و یارانش شروع می شود. ساعتی بعد عمر بن سعد دستور توقف غارت می دهد و حتی برای خیمه ها نگهبان می گذارد یکی از شیعیان بصره به نام سوس ویدین مطاع بعد از شهادت امام به کربلا می رسد. او برای دفاع از حرم امام می جنگد و کشته می شود. اینها سر امام را جدا می کنند و به خولی می دهند تا همان شبانه برای این زیاد ببرد. سپس عمر بن سعد دستور می دهد با اسب بر بدن امام بتازند.

حدود ساعت ۱۸:۴۹

کشته شدن لشکر کوفه را جمع می کنند. حدود ۸۸ نفر بوده اند. عمر بن سعد دستور نماز جماعت می دهد. در این حال سنن ابن اسیر با اسب در میان لشکر می تاخت و می گفت: «افسار و رکاب اسب مرا باید طلا بگیرد. چرا که من بهترین مردمان را کشته».

زمان پیوستن به امام: شب عاشورا

با خودش گفته بود این جنگ شروع نمی شود. چه کسی می خواهد با پیسر پیامبر (ص) بچنگد؟ آخرش دوطرف با هم کوفه می کنند و من هم به نان و نوابی می رسم. بر می گردم کوفه و روی زخم های زندگی ام مرم می گزارم. به همین دلیل با لشکر عمر بن سعد راهی کربلا شد. شب عاشورا اما فهمید ماجرا جدی است و جنگ در راه است. با خودش کلنجار رفت. زخم های زندگی را فراموش کرد و به سمت امام رفت.

جوین بن مالک تیمی

سن: حدود ۴۰

پیامبر (ص) فرمود که فرزندان در عراق کشته می شود. هر کدام از شما آن روز زنده بود، یاری اش کنید. روز عاشورا ابروهای سفیدش را با سر بنده بسته بود تا روی چشمش نیفتد.

زمان پیوستن به امام: اول محرم

انس بن حارث کاهلی

سن: ۷۸ سال

پیامبر (ص) فرمود که فرزندان در عراق کشته می شود. هر کدام از شما آن روز زنده بود، یاری اش کنید. روز عاشورا ابروهای سفیدش را با سر بنده بسته بود تا روی چشمش نیفتد.



اذان صبح: ۵:۴۱

حدود ۶ صبح

امام بعد از نماز صبح برای اصحابش سخنرانی کرد و آن ها را به صبر و جهاد دعوت کرد. سپس این دعا را خواند: «اللهم انت قفتی فی کل کرب...» «خدایا تو در هر پیشامد ناگواری پشتیبان من هستی...» در طرف مقابل، نماز صبح به امامت عمر سعد خوانده شد و پس از نماز، آرایش جنگی سپاه آغاز شد.

حدود ۶ صبح

امام حسین (ع) دستور داد تا دور خیمه ها خندق بکنند و در آن خار و بوته بریزند و آتش بزنند تا دشمن نتواند از پشت سر به آن ها حمله کند.



۷ صبح، طلوع آفتاب

بعد از امام، چند نفر از اصحاب ایشان از جمله بربر که «سیدالقر» کوفه بود و زهیر خطاب به کوفیان جملات مشابهی داشتند. بعد از سخنان اصحاب، امام جمله معروف «هل من ناصر ینصرنی» سر دادند که چند نفر را تحت تاثیر قرار داد؛ از جمله حر و فردی دیگر به نام ابوالشعثا که همراه برادرش که قبلا از خوارج بودند و به سمت سپاه امام آمدند. بعد نیست که افراد دیگری هم به ندای امام پاسخ مثبت داده باشند.

۸ صبح، طلوع آفتاب

کمی بعد از طلوع آفتاب، امام بر شتری سوار شد و مقابل لشکر دشمن رفت تا همه او را ببینند و صدایش را بشنوند. پس از حمد خداوند و بر شمردن صفات خود و خانواده اش به کوفیان یادآوری کرد که آن ها به امام نامه نوشتند و حتی نام چند تن مثل حمید بن زعی را هم برد که از امام دعوت کرده بودند به کوفه بیایند. این افراد چنین دعوتی را انکار کردند. اما امام نامه های آن ها را به دستشان پرت کرد و خدا و لشکر نمود که حجت را بر دشمن تمام کرده است. یکی از سران جبهه مقابل از امام پرسید چرا اقدام این زراد را نمی پذیرد تا آن ها از ننگ جنگ با نوه پیامبر (ص) رهائی یابند. امام حسین (ع) اینجا سخنرانی مشهور خود را ایراد کردند و فرمودند: «لا و ان الدعی بن الدعی، قد رکز بین اثینین: بین السلسله و اللذله و هیبهات منا الذلله...» «فرد هستی که پیسر پیست دیگری است، مرا بین آنچه مجبور کرده است: کشته شدن و قبول ذلت. ذلت از ما دور است...» این سخنرانی نزدیک به نیم ساعت طول کشید.



حدود ۸ صبح

حدود ۹ صبح

شمر به عمر بن سعد پر خاش کرد که چرا این قدر تعطل می کنی و جنگ را عقب می اندازی؟ عاقبت عمر بن سعد رضایت داد که جنگ را شروع کند و اولین تیر را به سمت سپاه امام پرتاب کرد. سپس رو به لشکر شروع فریاد زد: «نزد عیبا... شهادت دهید که من اولین تیر را رها کردم.» بعد از این کمان داران لشکر شروع به تیر اندازی کردند. امام به اصحاب فرمود: «این ها نماینده این قوم هستند. برای مرگی که چاره ای جز قبولش نیست، آماده شوید.» چند نفر از یاران امام در این تیر اندازی اولیه کشته شدند. تعداد دقیق معلوم نیست، اما آمار این کشته شده ها را تا ۵۰ نفر ذکر کرده اند.

زمان پیوستن به امام: ۲۱ دبیجه

زهیر بن قین بجلي

سن: حدود ۵۵

زهیر دوستانش نداشت. از همان ۳۰ سال پیش که عثمان کشته شده بود، فکر می کرد این خانواده در قتل عثمان شریک است و از آن ها دوری می کرد. می گفت قسم خورده ام در دعوی مسلمانان شرکت نکنم. این بار هم نمی خواست حضور داشته باشد. وقتی به سفر با کاروان امام هم مسیر شد، به افرادش گفت با آن ها کاری ندارم. گفته بود اگر کاروان آن ها روز رفتند، ما شب می رویم و اگر توقف کردند، ما می رویم. یک جا اما مجبور شدند به دلیل نبود آب هم منزل امام شوند. دستور داد خیمه ها را تا می توانند دور از خیمه های امام بر پا کنند. گفته بود اگر کسی از آن ها آمد، جوشش را ندهید؛ اما یک نفر برای خود او پیام آورد: «سلام بر زهیر، بزرگ قبیله بجلیه. حسین بن علی (ع) با شما کاری دارد.» نمی دانست چه کند. نمی توانست پاسخ پسر پیامبر (ص) را ندهد. همسرش کمک کرد. گفت اگر بروی، به احترام پیامبر است. رفت و بر گشت. صدا زد: «همه تان بروید. بار و بندتان را جمع کنید و بروید. همداش مال خودتان. مردتان را هم تمام و کمال می دهم. من دارم یا حسین (ع) می روم که شهید شوم.»

یک لحظه کافی بود برای همه عمر

چهار کسان امام حسین (ع) را در روز عاشورا یاری کردند

بعد از تیر اندازی، بسار، غلام زباین بیه و سالم، غلام این زیاد، به سمت سپاه امام حمله کردند. عبدا... بن عمیر از امام اجازه نبرد خواست. امام به او فرمود: «به گمناهم حریف کشنده ای باشی». عبدا... آن ۲ نفر را کشت، اما انگشتان دست چپش قطع شد. بعد از این نبرد، حمله سراسری به سپاه امام آغاز شد. ابتدا حجاج به جناح راست سپاه امام حمله کرد، اما حبیب و یارانش مقاومت کردند. هر زمان شمر و یارانش به جناح چپ حمله کردند. هبیر و یارانش دفاع کردند و شمر مجروح شد. بعد از این ۲ حمله ناکام، عمر بن سعد ۵۰۰ تیر انداز را مأمور کرد تا دوباره سپاه امام را تیرباران کنند. تعداد دیگری از یاران امام کشته شدند.

بعد از این حملات امام دستور داد افراد تک به تک به میدان بروند. اصحاب قرار گذاشتند تا زنده اند کسی از بنی هاشم به میدان نروند. یکی از اولین کسانی که شهید شد، بریز بود. مسلم بن عوسجه نفر بعدی بود. حبیب بالای سمر او رفت و گفت کاش می توانستم وصیت های تو را عمل کنم. مسلم با دست به امام اشاره کرد و گفت وصیت من این مرد است. یکبار دشمن ۷ نفر از اصحاب امام را محاصره کرد. حضرت عباس (ع) محاصره را شکست و آن ها را نجات داد.

حدود ۱۰ صبح

۱۰

حدود ۱۱ صبح

۱۱

حدود ۱۲ صبح

۱۲

حدود ۱۳ ظهر

۱۳

حدود ۱۴ ظهر

۱۴

حدود ۱۵ ظهر

۱۵

حبیب بن مظاهر هنگام اذان ظهر شهید شد. وقتی امام خواست نماز بخواند، یک نفر از سپاه دشمن صدا زد: «نماز شما قبول نمی شود». حبیب فریاد زد: «ای حمارا آیا نماز تو قبول می شود اما نماز پسر پیغمبر قبول نمی شود؟» سپس به جنگ او رفت اما دوستانش به کمک او آمدند و حبیب را به شهادت رساندند. امام از شهادت حبیب بسیار اندوهگین شد و برای اولین بار در عاشورا گریست. بعد رو به آسمان فرمود: «خدایا رفتن جان خودم و دوستانم را به حساب تو می گذارم». امام نماز را شکسته و به شیوه نماز خوف مثل زهیر و سعید بن عبدا... خودشان را سپر امام قرار دادند. سعید بن عبدا... ۱۳ تیر خورد و به شهادت رسید. آخرین جمله او به امام این بود: «آیا وفا کردم؟»

۲۰ نفر از اصحاب امام تا نماز زنده بودند و بعد از آن شهید شدند؛ از جمله حر و زهیر. بعد از اصحاب نبوت به بنی هاشم رسید. اولین نفری که به میدان رفت، حضرت علی اکبر (ع) بود.



احسان رضی

مصطفی حاجی مومن

از صبح تا غروب عاشورا چه اتفاقاتی افتاد؟

۲۸ نفر از مردان بنی هاشم به شهادت رسیدند؛ ۷ برادر امام حسین (ع)، ۳ پسر امام حسین (ع)، ۱ پسر امام حسین (ع)، ۲ نوه جعفر بن ابی طالب، ۹ نفر از آل عقبیل و بقیه از نوادگان دیگر عموهای پیامبر (ص). یکی از کشته شدگان نوه ابولهب بود. عاقبت امام حسین (ع) و حضرت عباس (ع) تنها ماندند و عزم کردند با هم به لشکر خزند. دشمن بین ۲ برادر جدایی انداخت و حضرت عباس (ع) به شهادت رسید. امام در کنار بدن برادر بلند بلند گریه کرد.

طبق محاسبات مرحوم دکتر احمد بیرشک در «گاه شماری ایرانی»، حادثه عاشورا به تاریخ شمسی برابر با ۲۱ مهر سال ۵۹ می شود. از آنجایی که تقویم شمسی ثابت است، می شود زمان طلوع و غروب اقیاب را در این روز حساب کرد و طبق چیزهایی که مقتل نویسان نوشته اند قهیمید که از صبح تا غروب عاشورا چه اتفاقاتی افتاده است. با این توضیح که این ساعت ها حدودی است و شاید چند دقیقه ای اختلاف داشته باشد.

امام به طرف خیمه ها برگشت تا وداع کند. لباسش را پاره کرد و پوشید تا دشمن بعد از شهادتش او را برهنه نکند. وقت خدا حافظی، حمله کودک ششیر خوار امام را به شهادت رساند. امام به میدان رفت، اما کمتر کسی حاضر شد به جنگ تن به تن بیاید. از دور تیر و نیزه بر تاب می کردند. شمر و ۱۰ نفر دیگر به مقابله با امام آمدند. بعد از شهادت بر پیگر امام جای ۱۳ تیر و ۴ شمشیر شمر ده شد. امام در آستانه شهادت بود. ذوالحجاء به خیمه ها برگشت و اهل حرم منوچه نزدیک بودن شهادت امام شدند. عبدا... بن حسن به سمت امام دوید و در آغوش عمو به شهادت رسید.